ایده پردازی

مفهوم چپ و راست

حمید ملک زاده

بخش اول

در نظریه پردازی علوم سیاسی مفاهیمی وجود دارند که به رغم جایگاه اساسی شان در متون سیاسی هنوز تعریف مشخصی نمی توان برایشان ارائه کرد. تفکر پیرامون این مفاهیم و تلاش برای تعریف شان در قالب های زبانی هر دوره تاریخی- تمدنی زایش نظریه و دستگاه جدیدی برای تبیین پدیدارهای سیاسی- اجتماعی را به دنبال داشته است. از آن جمله است مفاهیم «چپ و راست» که تقریباً در تمام طول قرن نوزدهم بستری بوده اند برای شناسایی جریان های فکری و علمی در حوزه های سیاسی- اجتماعی.

■ پیشینه تاریخی

رهایی انسان از تصلب کلیسای کاتولیک و زایش انسان- محوری در اندیشه های فیلسوفان غربی جریان فکر بشری را در مسیری قرار داد که هر روز برای ارائه دستگاه مناسبی برای توصیف و تبیین پدیدارهای جهان پیرامون خود بیش از پیش تلاش نموده و مفاهیم نوینی - خارج از آنچه در متون الهی وجود داشته است- پدید آورد. طبقه بندی حرکت ها و اندیشه ها و اندیشمندان سیاسی به جناح چپ و راست از آن جمله است. به نظر می رسد این امر برآمده از نخستین مجلس ملی فرانسه بوده است که در آن محافظه کاران طرفدار پادشاهی در سمت راست و نمایندگان جمهوریخواه انقلابی در سمت چپ مجلس قرار گرفته بودند و به این ترتیب جناح چپ و راست نامیده شدند. با توجه به این پیش زمینه تاریخی است که همواره در اطلاق عنوان «چپ» به یک اندیشمند، حزب یا جریان سیاسی- اجتماعی عنصر رادیکال بودن آن پدیده لحاظ شده است.

■ معیار ایدئولوژیک

اما از نگاه دیگر مفاهیم چپ و راست را می شود فارغ از بستر و پیدایش تاریخی شان در ساحت ایدئولوژی های سیاسی نیز مورد بررسی قرار داد. باید توجه داشت که معروف ترین ملاک برای طبقه بندی احزاب سیاسی [از یک منظر] ملاک ایدئولوژی است که براساس آن احزاب بر روی طیفی از راست افراطی تا چپ افراطی طبقه بندی می شوند.

■ حفظ یا تغییر

مفاهیم چپ و راست به دو موضوع اساسی اشاره دارند: یکی حفظ یا تغییر روابط اقتصادی و یا به [تعبیر مشخص تر] عدم مداخله یا مداخله دولت در زندگی اقتصادی از حیث حفظ یا تامین عدالت اجتماعی و دوم نوع ساختار قدرت و نظام سیاسی یعنی نظام سیاسی دموکراتیک یا اقتدارطلب. از این نگاه احزاب سیاسی را می شود به پیروی از دکتر حسین بشیریه در چهار دسته طبقه بندی کرد، به طوری که براساس آن احزاب سیاسی به «۱- احزاب سیاسی راست دموکراتیک، ۲- احزاب سیاسی چپ دموکراتیک، ۳- احزاب راست اقتدارطلب و ۴- احزاب اقتدار طلب» تقسیم می شوند. با این وجود راست در گفتمان های سیاسی همواره شامل احزابی می شود که مخالف تغییر سیاسی، اقتصادی و اجتماعی هستند و جناح چپ البته دربرگیرنده آن دسته از احزاب است که از چنین تغییراتی حمایت می کنند. در این جایگاه جناح راست همواره در پی هواداری و تحت حمایت سلطنت یا حاکمیت و کاملاً معطوف به منافع طبقه های بالایی جامعه است و در طرف مقابل «جناح چپ به عنوان جمهوریخواه مخالف حاکمیت و طرفدار منافع توده است. این تصور هنوز از سیاست قرن ۱۹ فرانسه منشا می گیرد.» نکته ای که تذکر آن در اینجا ضروری به نظر می رسد این است که بخش های تندرو هر دو جناح خواهان تغییر شدید «نظام قانون اساسی» و اجتماعی موجودند. به صورتی که جناح چپ تغییر آن را در جهتی ضدسرمایه داری و جناح راست آن را در جهت ملی گرایی بسیار شدید خواهان است.

منابع:

آموزش دانش سیاسی، چاپ سوم، دکتر حسین بشیریه، نشر نگاه معاصر

مبانی علم سیاست، استفان دات بی. دات پنسی، ترجمه دکتر حمیدرضا ملک محمدی، نشر دادگستر، چاپ اول ۷۹

پولیتیکال آکسفورد، انتشارات آکسفورد

نگاهی به آرای جان گِری در باب پسالیبرالیسم

لیبرالیسم پس از لیبرالیسم

امیرهوشنگ افتخاری راد

آنتونیونگری، فیلسوف ایتالیایی - فرانسوی که پست مدرن چپ است، در سفر خود به ایران گفت دیگر نمی توان از قطب شمال - جنوب در ادبیات خود استفاده کرد. آنچه مهم است اگر خواهان ابداع دوباره چپ هستیم، باید در پی شیوه ای باشیم که شمال و جنوب در هم ادغام شوند. شهامت نگری به عنوان یک فیلسوف چپ در این گونه نگرش ستودنی است اما برای ما به عنوان عضوی از کشورهای جنوب - آیا واقعاً دیگر جنوبی وجود ندارد؟ - که عمدتاً از توسعه نیافتگی انسانی رنج می بریم و برای دستیابی به بنیادی ترین و ابتدایی ترین حقوق خود باید هزینه های گزاف و جبران ناپذیر بپردازیم، برای ما که فی المثل مفهوم آزادی، معضل بزرگی بین حاکمیت ها، روشنفکران و مردم ایجاد کرده و هر روز باعث درد و رنج و الم شده است، در دنیایی که همچنان ۸۰ درصد ثروت جهان در ۲۰ درصد از نقطه جهان تخلیه و برای رفاه همان منطقه مدیریت می شود، چگونه می توانیم مفهوم شمال - جنوب را تبیین کنیم؟ این پرسشی است که باید قبول زحمت کنیم به آن پاسخ دهیم.

جان گری (John Gray) لیبرالی است که معتقد به گذار از دوره فلسفه سیاسی لیبرالیسم است. در این مقاله به نگرش او درباره «پسالیبرالیسم» (liberalism - post) می پردازیم هر چند که بیش از یک دهه از تولد این نگرش می گذرد و با تاکید بر این که همچنان برای ما - کشورهای جنوب - مسئله ممکن است متفاوت باشد.

بحران اقتصادی ۱۹۲۹ در کشورهای سرمایه داری، فرصتی بود که در لیبرالیسم اولیه تجدیدنظری کنند، البته گفتنی است لیبرال ها بهتر از چپ ها توانستند از تفکر آنها بهره برداری کنند. چنان که خود چپ ها کمتر توانستند حداکثر استفاده را از تفکر خود ببرند. لیبرالیسم ثانوی که گاه آن را با اندکی خطا به سوسیال دموکرات تعبیر می کنند به مقولاتی چون فرصت های برابر، برابری تحت قانون، اشتغال و درآمد و عدالت اجتماعی توجه نشان داد برخلاف لیبرالیسم اولیه که تاکید بر آزادی فرد مبتنی بر «کار سودمند بازار آزاد» داشت. البته پس از لیبرال های ثانوی به عبارتی «دولت رفاه» با قدرت گرفتن نومحافظه کاران در دهه هشتاد از جمله مارگارت تاچر در بریتانیا، اهداف لیبرالیسم اولیه دوباره جان تازه گرفت. آنها تاکید داشتند دولت به عنوان نهاد متمرکز نباید آزادی فرد یعنی همان رقابت اقتصاد آزاد را مخدوش کند. زیرا که چنین دولت هایی به «استبداد» ختم می شوند به عبارتی کنترل متمرکز و مهندسی اجتماعی توسط نخبگان بوروکراتیک برای جامعه مضر است.

از نظر جان گری، لیبرالیسم دارای چهار جزء سازنده اصلی است: جهان گرایی، فردگرایی، مساوات گرایی و بهبودگرایی. از آنجایی که گری گرایش های پست مدرنی دارد، پلورالیسم را ارزش می داند و آن را ارزش - پلورالیسم (pluralism - value) می نامند. از همین منظر است که او می گوید لیبرالیسم به عنوان فلسفه سیاسی مرده است. آنچه هنوز در لیبرالیسم زنده است، میراث تاریخی است که امروزه در نقاطی از جهان دوباره ظاهر می شود - همان جاهایی که سرکوب شده است - ظهور دوباره آن در بخش هایی از جامعه مدنی است که نهادهایش از آزادی حمایت می کند و به صلح و آرامش مدنی پایبند است.

البته جان گری بر مبنای همان نگرش پلورالیستی می گوید که جوامع مدنی، تنها جوامع مشروع نیستند ولی نتیجه می گیرد که جامعه مدنی و اجتماعی لیبرال، بهترین جامعه برای فرهنگ ها به حساب می آیند، همچون تمام فرهنگ های معاصر که در آنها تنوعی از مفاهیم غیرقابل قیاس و خیر وجود دارد. پسالیبرالیسم که گری به آن معتقد است، ادعاهای بنیادگرایانه لیبرالیسم بنیادگرا را رد می کند به عبارتی نظام های لیبرال را تنها نظام های مشروع برای نوع بشر نمی داند. زیرا بشر در نظام هایی که پناهگاه جامعه مدنی لیبرال نیستند، نیز شکوفا شده است و نیز اشکالی از شکوفایی بشر وجود دارد که در نظام های لیبرال خشکیده اند. پس نظام لیبرال، اقتدار جهانی یا (apodictic) ندارد. این نظر درست برعکس فلسفه سیاسی لیبرال است. به نظر گری اگر بتوان چهار جزء سازنده لیبرال را تحت عنوان خصوصیات جوامع مدرن متاخر (یا پست مدرن) تاریخ سازی و بافت سازی کرد، در آن صورت می توان از آنها به یک دفاع عقلانی دست زد. هر چند که این عمل، به یک شکل حکومتی منحصر و یگانه منجر نمی شود و نباید بشود و در این مورد هیچ همگرایی وجود نخواهد داشت.

گری بر نهادهای جامعه مدنی تاکید زیادی دارد که باید با تمرین آزادی دوباره احیا شوند. «تمرین آزادی، میراث تاریخی ماست بنابراین وظیفه نظریه پرداز میراث تاریخی جامعه مدنی باید این باشد که به جست وجوی درک بهتری از تمرین و فرهنگ آزادی باشد که میراث است. در نقاط مختلفی از جهان، این نکته در حال گسترش است. مرگ فلسفه سیاسی لیبرال بنیادگرا نباید خیلی باعث نگرانی ما باشد زیرا ما را قادر می سازد به منشاء تاریخی آن بازگردیم، با تمرین آزادی.»

به نظر می آید جان گری با ریچارد رورتی هم نواست. با توجه به اینکه او بر تکثر و جوامع پلورالیستی و نهادهای مدنی تاکید فراوان دارد. به همین دلیل است که وظیفه فلسفه از نظرگری «امحاء پندارهای واهی است که مانع نگرش روشن و واضح از تمرین و کار بست آن می شود. پس اساساً وظیفه پیشگیرانه دارد - همان طور که در آثار برلین درباره آزادی مشهور است. او موهوم بودن هر رشته ثابتی از آزادی های معین و یکسان را نشان می دهد که بدین طریق محاسبه آزادی خواهان ناممکن است. گری با طرح تز خود می خواهد اساساً جلوی ابهام فلسفه را بگیرد. او اقتدار محق به فلسفه نمی دهد.

«این نظر با ایده ویتگنشتاین سازگار است، مبنی بر اینکه فلسفه نباید در پروژه های بورژوایی بنیان گذارند در تجربه خاص وارد شود.»

گری چهار جزء اصلی سازنده لیبرالیسم را در آرای جان استیوارت میل شناسایی کرد که در آرای تمام لیبرال ها انعکاس پیدا کرد. ابتدا، ایده فردگرایی است که مبنی بر آن هیچ چیزی دارای ارزش نهایی نیست جز حالات فکری و احساسی یا وجوه زندگی فرد بشر. پس ایده فردگرایی همیشه جمع گرایی، نهادها و اشکال زندگی جمعی را رد می کند. این، گونه ای از اومانیسم است. مدرنیستی که ریشه در سنت یهودی- مسیحی دارد، معتقد است که تنها بشر و اشکال زندگی اش دارای ارزش نهایی است. فردگرایی هنجاری معتقد است که خیر جمعی تنها دارای ارزش ابزاری است. نظریه های اخلاقی که تمام ارزش ها را ارزش های عامل - نسبی (agent-relative) [نسبی بودن ارزش] می دانند، گونه های فردگرایی هستند. برای فردگرای هنجاری، تنها حالات زندگی فرد بشر دارای ارزش درونی است. خیر جمعی تا جایی دارای ارزش است که در زندگی خوب فرد موثر باشد. طبق نظریه فردگرایی که یک نوع اومانیسم است «توضیح و تبیین نیکی یا بدی هر چیزی از نقش و سهم آن با زندگی فرد بشر ناشی می شود.»

اما به نظر گری اومانیسم بدون توسل به سنت یهودی - مسیحی غیرقابل دفاع است زیرا «ارزش متعالی شخصیت بشر را در رابطه با خویشاوندی اش با شخصیت آسمانی که جهان را حیات می بخشد، مبنا قرار می دهد» در عین حال اومانیسم در لیبرالیسم سکولار صرفاً یک امر نابهنجار بدوی و ابتدایی است: «باقی مانده از خداشناسی است که آگاهی تبار شناسی اش را در سنت یهودی - مسیحی سرکوب کرده است.» کانت معتقد بود که حقیقت اخلاقی این است که تنها افراد دارای ارزش درونی هستند. این همان فردگرایی هنجاری است.

به نظر جان گری فردگرایی یکی از اشکال شکوفایی بشر است، در میان دیگر اشکال شکوفایی بشر. و هیچ امتیاز خاصی ندارد، اگر چه تقدیر تاریخی ما است.

گری فردگرایی هنجاری را به عنوان عنصری بنیادی در اخلاق قبول ندارد زیرا از نظر او پلورالیسم در نوع زندگی و فرهنگ اخلاقی ساکنان جوامع مدرن غربی تاثیر زیادی گذاشته است پس مفهوم خودمختاری (autonomy) جزء سازنده زندگی خوب است. «ما اگر حتی فاقد کمترین خودمختاری باشیم آنگاه فردگرایی مخدوش می شود.» خودمختاری یک امر ضروری به عنوان زندگی ارزشمند در جامعه ماست. در خودمختاری، فرهنگ غنی و عمومی که متنوع و متکثر است یکی از اجزای سازنده آن است. جزء دوم در نشانگان لیبرال جهان گرایی است - ایده ای که دارای وظایف سنگین و یا حقوقی است. وظایفی که متعلق به بشر است البته بی توجه به میراث فرهنگی یا شرایط تاریخی بشر است. به نظر گری، این ایده ضدنسبیتی در نگرش لیبرال، اساسی است.

لیبرال هایی چون کانت، میل و اخیراً جان راولز، نظام لیبرالی را بهترین حکومت برای نوع بشر می دانند بی توجه به اینکه نظام های دیگر نیازمند مراحلی برای طی مسیر یک نظام لیبرالی هستند لیبرالیسم نظری باید تصدیق کند تمام نهادهای سیاسی ارزیابی شوند.

جزء سوم یهود گرایی (meliorism) است: بر مبنای آن حتی اگر نهادهای بشری کامل هم نباشند به سوی بهبود نامشخصی راه پیدا می کنند با استفاده از خرد انتقادی.

اگر چه لیبرالیسم معاصر نمی تواند قوانین تاریخی را در نظر گیرد قوانینی که بهبود گریز ناپذیر بشر را ضمانت کند.

لیبرالیسم معاصر بدون ایده «پیشرفت» نمی تواند ماندگار شود. جزء چهارم و نهایی نشانگان لیبرال از جزء سوم ناشی می شود یعنی مساوات طلبی به معنای عدم پذیرش سلسله مراتب اخلاق طبیعی و سیاسی در میان نوع بشر است. برای هر لیبرالی، گونه بشر یک جامعه اخلاقی تک - مرتبه است.

«جهان گرایی و بهبودگرایی لیبرال به خاطر غیرقابل قیاس بودن اشکال متفاوت شکوفایی بشر و به دلیل غیرقابل قیاس بودن موانع شکوفایی بشر به شکست منجر شد. اشکال شکوفایی بشر متعددند که مبتنی بر نابرابری هستند، نگرش لیبرالی این را نمی پذیرد. نظریه جهان گرایی لیبرالی که نوع بشر را دارای یک تبار حقوقی می داند نادرست است.

سپس گری مفهوم جامعه مدنی را مطرح می کند که هسته زنده لیبرالیسم است. تمام انواع جوامع مدنی مفهومی اختیاری و داوطلبانه از روابط بشری است. از این رو متضمن فرهنگ آزادی است، فرهنگی که در آن افراد آزادند تا اهداف مشترکی را دنبال کنند. چهار جزء سازنده لیبرالیسم نیز در اینجا ظاهر می شود: ساختار قانونی یک جامعه مدنی با فردگرایی گره خورده است. در حالی که هیچ یک از ما اساساً خویشتن خویش نیستیم تا هویتش را به عنوان عضوی از جامعه یگانه بسازد. برعکس هر یک از ما میزبان جوامع هستیم. گاهی همپوشانی می کنیم اما اغلب در قوانین و صنعت های آن جوامع در حال نزاع هستیم. در بافت تاریخی پلورالیسم فرهنگی، سنت ها و اشکال زندگی درهم ادغام می شوند و به سادگی فردی نمی شوند. در این فضا ما به مفاهیم غیرقابل قیاس و چشم انداز زندگی بشری و جهان دسترسی داریم. ساختار قانون بنیادی جامعه مدنی به فردگرایی خورده است. «حق آزادی مذهب یا آزادی پژوهش علمی نباید و نمی تواند یک مورد فردگرایی باشد. البته نباید انکار کرد که در فرهنگ کثرت گرای مدرن صاحب اصل حق فرد خواهد بود نه جمع گرایی. درباره مساوات طلبی (egalitarianism) همین طور است. گرچه جامعه مدنی نه برابری اقتصادی و نه سیاسی را مفروض می داند اما در برابر قانون نیاز به برابری دارد. زیرا ویژگی ضروری جامعه مدنی این است که هیچ کس برتر از قانون نیست.

پلورالیسم ارزش محور رادیکال ایده «پیشرفت» را سست می کند. در تاریخ جامعه مدنی خاص از بهبود و تمایل به رفرم صحبت می شود. چنین گرایشی به خاطر شرایط جوامع مدل متنوع است. مثلاً در آمریکا که با تفسیر قانون اساسی آن را اصلاح می کنند یا در انگلستان به سنت قانون مشترک ارجاع داده می شود.

جزء جهان گرایی لیبرالیسم نه به وسیله همگرایی جوامع مدنی مبتنی بر یک مدل واحد، بلکه به خاطر خود جامعه مدنی به عنوان شرط رفاه و سعادت و آرامش و صلح برای تمدن مدرن به حیات خود ادامه می دهد. چهار جزء سازنده لیبرالیسم نظری در نهاد جامعه مدنی به صورت بافت سازی شده امکان پذیر است. هر جامعه معاصر مدنی به وسیله فرهنگ آزادی تداوم می یابد.

«لیبرالیسم تئوری سیاسی مدرنیته بود. همچنان که به آخرین مرحله دوره مدرن وارد می شویم (توجه شود که این نوشته متعلق به ۱۹۹۱ است)، با شبح بربریت احیا شده ای مواجهیم که میراث مدرن جامعه مدنی را تهدید می کند.»

از نظر جان گری، وظیفه یک پست مدرن - او خود را پست مدرن می داند - دیگر با پندار مدرنیت پیشرفت، امر حقوقی و تمدن جهانی یا با مفاهیم کلاسیک قانون طبیعی ناشی از دوره یونانی - رومی و سنت یهودی - مسیحی پایدار نمی ماند. بنابراین آنچه از نظر جان گری مهم است تمرین آزادی است در جهان پلورالیسمی که بنیادگرایی مدرنیستی و ایدئولوژی های بدوی آن را تهدید می کند.

نکته

۱- جان گری مفهوم جامعه مدنی را مطرح می کند که هسته زنده لیبرالیسم است. تمام انواع جوامع مدنی مفهومی اختیاری و داوطلبانه از روابط بشری است. از این رو متضمن فرهنگ آزادی است، فرهنگی که در آن افراد آزادند تا اهداف مشترکی را دنبال کنند.

۲- به نظر جان گری فردگرایی یکی از اشکال شکوفایی بشر است، در میان دیگر اشکال شکوفایی بشر. و هیچ امتیاز خاصی ندارد، اگر چه تقدیر تاریخی ما است.

منبع:

Gray,John.post-liberalism. routledge.1996.section.4

در باب اندیشه سیاسی

کارل پوپر و لیبرالیسم

رضا پارسا

کارل ریموند پوپر در سال ۱۹۰۲ در وین به دنیا آمد و به دنبال برآمدن فاشیسم در دهه ۱۹۳۰ انگلستان را به عنوان محل زندگی خود انتخاب کرد. فیلسوف، در سن ۶۳ سالگی آنچنان در دفاع از دموکراسی لیبرال شهره بود که از سوی دولت بریتانیا لقب «سر» را از آن خود کرد اگرچه تا انتهای عمر بسیاری از فیلسوفان و شاگردان معتقد و ملتزم به وی را اندیشمندانی چپ تشکیل می دادند. بدین ترتیب او اگرچه برای اندیشه راست، پدری کرد، اما فرزندانی چپ نیز داشت، همچون فیلسوف مشهور، برایان مگی. مگی در کتابش درباره پوپر اگرچه تاکید و تصدیق می کند که پوپر «حال خود را لیبرالی به مفهوم کلاسیک معرفی می کند» اما در دل و ذهن خود بر این اندیشه است که فیلسوف پیر اگر متمایل به راست شده - پس از طی دوران جوانی و تمایل به مارکسیسم و سوسیالیسم - از آن روست که شور جوانی را پشت سر گذاشته و پیرتر شدن چه بسا مساوی باشد با محافظه کاری.

نظریه سیاسی پوپر در دفاع از لیبرالیسم خود برآمده از تحلیل او از کار علمی و شرایط ضروری برای رشد دانش و شناخت بود. پوپر برخلاف مایکل اوکشات نظریه پرداز نامی قهرمان بیستم، معتقد بود که رابطه متقابل و گسترده ای میان فلسفه و علم با عمل و سیاست برقرار است و بدین ترتیب آنکه در عقل گرایی انتقادی و آزمون و خطا در فلسفه علم سخن می گفت راه به سوی لیبرال دموکراسی در سیاست عملی برد. پوپر ایده آلیسم فلسفی را به کناری گذاشت تا راه به سوی رئالیسم متافیزیکی گشوده شود. او اما اگر مخالف انقلاب سوسیالیستی و رادیکال و همچنین مهندس اجتماعی اتوپیایی بود، در مقابل به نوعی مهندسی اجتماعی تدریجی برای نظام های در حال گذار اعتقاد داشت. پوپر بر ضعف ها و آسیب های برآمده از اقتصاد آزاد و آزادی فردی نیز واقف بود و با این حال معتقد بود که «نباید گذاشت هیچ کسی در اروپای شرقی گرفتار این توهم شود که سرمایه داری می تواند بدون پدیده های اسفبار ملازم آن به چنگ آید.» پوپر اگر چه یک فیلسوف لیبرال است، اما همچنان که گفته شد مسیر لیبرالیسم را تا منتهی الیه راست طی نمی کند. اینچنین است که او برخلاف دوست و همکار مسن ترش، فردریش فون هایک مداخله محدود دولت در امور بازار برای حصول اطمینان از دسترسی به عدالت را توصیه می کند و معتقد است که «بدون یک بازار آزاد به دقت حمایت شده، سراسر نظام اقتصادی به ناچار از خدمت به تنها هدف عقلانی خود، یعنی برآوردن تقاضای مصرف کننده باز خواهد ماند.» دخالت دولت در بازار و مهندسی اجتماعی مدنظر پوپر اما تدریجی و محدود است که اگر اینچنین نبود تفاوتی میان او و کارل مارکس به چشم نمی آمد. اینچنین است که پوپر می گوید: «بازار باید تحت نظارت باشد اما به نحوی که نظارت موجب سلب آزادی انتخاب از مصرف کننده نشود و لزوم رقابت در میان تولیدکنندگان را برای جلب عنایت مصرف کننده از میان نبرد.» پوپر اما اگر از دخالت دولت سخن می گوید، دخالت مدنظر او حرکت در جهت کاهش درد و رنج است و نه در مسیر دلسوزی برای ایجاد سعادت که او یک بار نیز گفته بود: «کوشش برای پدید آوردن بهشت در زمین، همواره دوزخ ساخته است.»

ماحصل فلسفه لیبرال دموکراسی پوپر اما تغییری دیگر در فهم دموکراسی را نیز در پی داشت که اگر تا پیش از آن فیلسوفان به اندیشیدن درباره پرسش «چه کسی باید حکومت کند» مشغول بودند و افلاطون از حکومت فیلسوفان و مارکس نیز از حکومت پرولتاریا سخن می گفت، پوپر اما پرسشی دیگر را جایگزین این پرسش کرد: «چگونه باید حکومت کرد؟» فیلسوف لیبرال بر این اعتقاد است که چه پرولتاریا، چه فیلسوف و چه هر فرد دیگری از آنجا که انسان است، خطاپذیر است و بنابراین به جای اینکه در پی حاکمی برتر بگردیم باید شیوه حکومت برتر را بیابیم. بدین ترتیب است که پوپر از حکومت دموکراتیک به عنوان حکومت برتر سخن می گوید، حکومتی که در آن امکان نصب، نقد و عزل حاکم بدون احتیاج به متوسل شدن به خشونت ممکن باشد. او از این روی دموکراسی را تنها راهی می داند که از آن طریق مردم می توانند خود را در برابر سوءاستفاده از قدرت سیاسی حفاظت کنند. پوپر جهان مبتنی بر الگوی لیبرال دموکراسی را اگر چه بهترین جهان اتوپیایی نمی داند اما بهترین جهان ممکن می داند: «به رغم مشکلات و دردسرهای جدی و بزرگی که داریم و به رغم این واقعیت که جامعه ما بهترین جامعه ممکن نیست، من تاکید می کنم که جهان آزاد ما بهترین جامعه ای است که تاکنون در طول تاریخ بشر به وجود آمده است.»

اعطای نمایندگی شهرستان

شرکت خدمات حمل و نقل معتبری در کلیه شهرستان ها نماینده فعال می پذیرد. داوطلبین شرح سوابق خود را با یک قطعه عکس و شماره تماس به صندوق پستی ۱۵۸۱۵/۳۳۶۷ تهران ارسال نمایند.

آبادان، خرمشهر، اراک، بروجرد، بندر انزلی، آمل، گرگان، بوشهر، سنندج، دامغان، سمنان، شاهرود، بهشهر، نیشابور، سبزوار، چالوس و نوشهر، تنکابن، رامسر، شهرکرد.

Doctorate & Masters In Business Administration

Professor Alexander Roberts of Edinburgh Business School (Heriot-Watt University) will be in Tehran from June 24th to 27th and available to discuss the opportunities to obtain your DBA & MBA degrees from this prestigious university in Scotland.

Please contact (021)44468100 or visit www.ebsglobal.net / www.ictec.ir for further information

ICTEC

نامه ۵۱ برایتان نامه آمده

حسین اکبری/هژیر بلاسچی/حبیباله پیمان/مجید توانایی/سعید حجاریان
بهناز خسروی/عبدالفتاح سلطانی/حسین شاه اویسی/شاپا شهوق
عباس عبدی/کاظم علمداری/رضا علیجانی/محمدعلی عمویی
رضا فانی یزدی/نظام الدین قهاری/علیرضا کرمانی/امیر محسیان
ابراهیم مددی/سعید مدنی/مهدی معتمدی/شهلا معظمی
مصطفی ملکیان/فرشاد مؤمنی/سهیلا وحدتی
پرویز ورجاوند/ابراهیم یزدی/میرمحمود یگانلی

نامه ی ویژه
حزب و سیاست ورزی

احزاب و بحران برنامه ی سیاسی
بحران در قدرت؛ سرکوب احزاب
آسیب شناسی تحزب در ایران
درباره ی خورشت قرمه سبزی اکبر گنجی
راهبرد جنبش برای دموکراسی و عدالت
اعتراض های قومی بر پایه ی نارضایتی عمومی
وحشت زنان از پرتگاه های جنسیتی
تشکل های کارگری؛ قانونی یا غیرقانونی؟
روشن فکری دینی و سنت علمی
جنبش دانشجویی؛ تئوری ها و عملکردها

آگهی مناقصه عمومی نوبت دوم

شرکت سهامی برق منطقه ای سیستان و بلوچستان (وابسته به وزارت نیرو) در نظر دارد ۵۴۰۰ ست مقره کامپوزیتی (سیلیکون رابر) جهت خط ۲۳۰ کیلوولت دومداره چابهار- نیکشهر را از طریق مناقصه عمومی دو مرحله ای از فروشندگان واجد صلاحیت با شرایط زیر خریداری نماید.

۱- مبلغ ۵۰۰/۰۰۰ ریال بابت خرید اسناد مناقصه بایستی به حساب شماره ۵۰۰۱ بانک صادرات، شعبه برق زاهدان در وجه شرکت برق منطقه ای سیستان و بلوچستان واریز گردد.

۲- زمان و تاریخ تحویل مدارک پیشنهادی راس ساعت ۹ صبح روز یکشنبه مورخ ۸۵/۴/۱۱ می باشد.

۳- زمان و تاریخ گشایش پاکت ها راس ساعت ۱۰ صبح روز یکشنبه مورخ ۸۵/۴/۱۱ می باشد.

۴- لذا بدین وسیله از کلیه شرکت هایی که تمایل به شرکت در این مناقصه را دارند درخواست می گردد حداکثر ۵ روز از تاریخ درج این آگهی جهت دریافت اسناد مناقصه با ارایه معرفی نامه کتبی به آدرس زیر مراجعه نمایند.

تهران، میدان آرژانتین، خیابان الوند، بن بست آفرین، پلاک ۳۵، شرکت مشانیر، پروژه های خطوط منطقه ای سیستان و بلوچستان (تلفن: ۸۸۷۹۰۶۴۱ و فاکس: ۸۸۷۸۸۸۰۴) مراجعه نمایند.

روابط عمومی شرکت سهامی برق منطقه ای سیستان وبلوچستان